

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد صحبت در تنبیهات استصحاب است مراعاة لشان اعلام این ها را می خوانیم، حالا مناقشاتی هم که هست ان شا الله عرض می کنیم. تنبیه بعد از این تنبیه استصحاب کلی، راجع به استصحاب کلی خلاصه اش این شد که جائی که استصحاب جزئی ثابت است آن جا هم کلیش می آید، غیر از او تمام این صوری که گفتند استصحاب کلی جاری نیست، به نظر ما.

پرسش: دیروز فرمودید که در کلام فاضل تونی حیات و عدم مذبوحیت یکی است، دو تا نیست

آیت الله مددی: دو تا است، گفته لازم

پرسش: خب تلازم گرفته، شما گفتید تلازم مفروض نمی شود چون این ها تفاوتی ندارند، در مصداق خارجی فرقی ندارند ولی از نظر ذهنی دو مفهوم هستند، آن دو مفهوم هم در ذهن تلازم دارند.

آیت الله مددی: مفاهیم ذهنی اولاً که باید عرفی باشد، در مفهوم ذهنی هم تلازم است، وقتی کسی حیات است مثل فرض کنید شما فوقیت را از سقف انتزاع می کنید، شما حتی عدم مذبوحیت را هم انتزاع نمی کنید، از حیات انتزاع می کنید چه برسد به لازمش مثل دود نسبت به آتش به قول قدماى اصحاب در منطق می خواندیم دلالت التزامی، نسبت عدم مذبوحیت به حیات نسبت دود با آتش است مثلاً؟ اصولاً لازم و ملزوم باید دو واقعیت باشند لکن با هم تلازم دارند، اصطلاح لازم و ملزوم این است، دو واقعیت باشند، اما اگر شما فقط یک نسبتی را بگیرید این می شود انتزاعی، مثل شما از زنده انتزاع عدم مذبوحیت هم نمی کنید چه لازمش باشد.

پرسش: مگه این مفهوم واقعی خارجی نیست؟

آیت الله مددی: خود حیات است دیگه

پرسش: در مصداق خارجی یکی است، در مفهوم ذهنی کسی که زنده است یعنی کشته نشده

آیت الله مددی: نه می گوئیم یعنی، چرا؟ دود و آتش نیستند که، مثل خود آتش و آتش اند، آتش و نار مثلا، خیلی خب در همان مفهوم ذهنی هم شما بالاخره باید دو تا واقعیت را فرض کنید که بین آن ها رابطه است، تلازم اصطلاحا این است دیگه، اصلا تلازم و لازم باید دو واقعیت باشد لکن بینشان رابطه است، یک زنجیری این دو را به هم ربط داده، این می شود تلازم. اما اگر یک مفهوم انتزاعی باشد که تلازم نیست.

پرسش: کشته شدن مگر واقعیت خارجی نیست؟ زید کشته شده است

آیت الله مددی: اما زنده است کشته نیست، زنده و کشته نبودن یکی است،

پرسش: در مصداق یکی است اما در مفهوم دو تاست

آیت الله مددی: چرا در مفهوم دو تاست؟

پرسش: در ذهن که فرض می کنیم

آیت الله مددی: فرض که نه، تصور که می کنیم، روی تصور نیست، مثل آتش و نار می ماند، تصورش دو تا نیست، زنده بودن با کشته نشدن چه فرق می کند؟ لازم و ملزوم همدیگرند.

پرسش: علت و معلول است

آیت الله مددی: لازم و معلول هم علت و معلول است، تلازم اعم از علیت است.

علی ای حال ولو تلازم در صورت ذهنی مثل همین تداعی معانی به قول آقایان یا انگیزه های شرطی شده به قول جدیدی های در روانشناسی، بالاخره دو تا چیز باید باشد، فرض کنید یکی آوردن غذاست و یکی زنگ زدن، آن قصه معروف مال آن سگ، بالاخره بین این دو تا تلازم کرده ولو در ذهن، این جا تلازمی ندارد که، زنده بودن با مرده نبودن یکی است، با کشته نبودن یکی است، چه فرق می کند؟ فرقی چیست؟

پرسش: تصور ذهنی بالاخره با هم

آیت الله مددی: شما لفظ را دو تا می گیرید، معنا که یکی است، این زنده است لازمه اش این است که مذبح است، این خودش است خب، زنده که نمی شود مذبح باشد. شاید از بس شما در ذهنیاتتان خیلی جلو رفتید دو تا فرق، ما که فرق نمی گذاریم.

علی ای حال تنبیه چهارم به تعبیر مرحوم نائینی، حالا ما روی همین، چون کتاب مرحوم نائینی را حساب می کنیم، جریان استصحاب در زمان و زمانیات

پرسش: می شود به حسب همان حکم زنده را می شود گفت؟ ما یک عنوانی داریم که غیر مذکی، همان غیر مذکی بودن را ادامه می دهیم

آیت الله مددی: اولاً من دیروز عرض کردم عنوان مذکی و غیر مذکی نیست، عنوان فعل داریم، إلا ما ذکیتم، حالا فرض کنیم عنوان مذکی و غیر مذکی، آن جا اگر لذا خود مرحوم نائینی هم می گوید آن جا به نحو عدم محمولی است، البته نائینی هم عدم محمولی را قبل از وجود حیوان گرفته، بعد می گوید عدم نعتی، ایشان عدم تذکیه را برده تا قبل از وجود این گوسفند، قبل از وجودش به نحو عدم محمولی بوده در زمان حیاتش عدم نعتی شده بعد از این که گوشتش را در خارج دیدیم آن را هم به نحو عدم نعتی استصحاب می کنیم، یک بحث این است که این ها عرفیت ندارد، عرف این ها را چی می فهمد؟ آن وقت هم عدم تذکیه در آن جا حالا مخصوصاً اگر بگوییم تذکیه به معنای ذبح است، عدم تذکیه در آن جا مستند به این است که اصلاً مرده نشده.

پرسش: یک تکه از گوشتش را کندیم، حالا می خواهیم بخوریم

آیت الله مددی: یک تکه از گوشت را کندیم همان است، ما ابین من حی فهو میتة چون باز عنوان میتة برایش بار می شود. این ها نمی آیند می گویند یک تکه از گوشت، این ها می گویند اصلاً این حیوان غیر مذکی بود، راست است غیر مذکی، خود فاضل تونی هم احتمال داده که مراد از تذکیه مجموع اعمال است، نفی این اعمال بکنیم، این احتمال است، یک جوابی هم دارد حالا در ذهن من نیست، به هر حال ایشان این احتمال را هم داده و آورده. آقایان حرفشان این است که این حیوان تا زنده بوده مذکی نبوده، قبول است مذکی نیست اما این چیزی نیست که اثر داشته باشد.

پرسش: آن عدم تذکيه آن جا اثر دارد، ما نمی توانیم گوشت را بخوریم

آیت الله مددی: خب من دیروز اشاره کردم، یک صحبتی که هست اصلا فرق هست بین گوشت و حیوان در نظر عرف مثل هیزم و درخت، هیزم غیر از درخت است؛ همان چوبی که درخت هست وقتی شما می بُرید که قابل برای مثلا سوزاندن است اسمش هیزم است اما درخت زردآلو می دهد، سیب می دهد، میوه بدهد، حالا میوه های مختلف بدهد، این را شما، یک بحث دیگه این بود که این احتمالا دو تا عنوان است، آن جا هم مذکی نبود یک حالتی است، حالت فوت کشته شده و گوشت است، الان گوشت است یا جلد، یا حالا حیوانی که افتاده، سرش هم بریده شرائط را نمی دانیم. آن حیوان اگر باشد این هم اصلا حالت تذکيه یعنی حالت جدیدی است برای حیوان، مثل همان حالت در مورد زن مثلا، انقطاع دم و عدم انقطاع است که قابل استصحاب باشد یا اصلا این عنوان جدیدی است مثل بحثی که آقایان در باب خمر دارند که اگر خمر تبدیل به سرکه شد چون اسمش عوض شده استصحاب نجاست نمی شود کرد، و لذا اصالة الطهارة در آن جاری می شود، من فکر می کنم شاید در ذهن مرحوم فاضل تونی هم همین بوده که آن عنوان نمی آید راجع به این گوشت. علی ای حال به ذهن ما، بعدش هم بعد از تمام این مقدمات، به ذهن ما این رسید که اصولا آن چه که در لسان دلیل داریم فعل است، إلا ما ذکیتم، یکی عنوان میته است و یکی إلا ما ذکیتم، آقای خوئی روی این جهت حساب کردند میته را غیر از إلا ما ذکیتم گرفته لکن إلا ما ذکیتم یعنی إلا ما، ما به معنای مذکی، إلا یعنی آن حیوانی را که شما تذکيه کردید سرش را بریدید، عرض کردیم در روایتی دارد که آدم اگر تامل بکند در خود آیات هم تامل می کند واضح است مثلا چون در مقابلش منخنقة است، متردیه است، آن منخنقه یعنی خفه اش کرده، یعنی حیوان را خفه کردید، این ما ذکیتم در مقابلش چون خونس در می آید، سر ببرید خونس در می آید که عرض کردیم این احتمالا یک مفهوم عرفی بوده غیر از اسلام و لذا نحوه تذکيه در یاس های مغول و چنگیز این بود که حیوان را سرپا نگه بدارند، با چاقو در آن واحد از زیر گلویش تا دم دمبش را پاره بکنند، بشکافند که تمام دل و قلوه اش بیرون بیاید یعنی تصور این بود که اگر خون بیاید پاک می شود، موقوذه و متردیه و نطیحه و حیوانی به حیوانی شاخ زده و مرده و خفه شده، با چوب این قدر زدند که مرده، کانما این تصور بود که خون در بدن او هست، حالا من دیروز وارد شرح جزئیاتش

نشدم، دیروز فقط یک اشاره اجمالی کردم لکن چون سابقا متعرض شده بودم اکتفا کردیم به حواله به سابق چون دیگه هی تکرار نکنیم طول می کشد.

علی ای حال با قطع نظر از مطالب آن ها اصل مطلب درست است با آن توضیحاتی که به ذهن این حقیر رسید، این راهی را که رفتند و این بحث ها و استصحاب کلی و این حرف هایی که زده شد به نظر من کامل نباشد.

ربما يستشکل فی جریان الاستصحاب

اشکال معروفی است در جریان استصحاب در زمان و زمانیات و مرحوم نائینی هم زمان را متعرض شدند و هم زمانیات را و خلاصه نظر ایشان این است که اگر استصحاب در خود زمان باشد اشکال ندارد و یک نکته ای را ایشان البته، ایشان وارد بحث این که چون عده ای بعد از ایشان از اصولیین متاخر یا معاصرین ایشان وارد بحث حقیقت زمان موهوم است؟ واقع است؟ با آن حرکت قطعی؟ الی آخر مباحثی که گفته شده، امر نسبی است یا حقیقی است؟ آنات است؟ مثل اجزا لا یتجزی است؟ از این حرف ها، بعضی ها از این راه ها، آقای خوئی هم اشاره فرمودند، بعضی ها مفصل تر، خود مرحوم آقای نائینی به این مطلب اشاره دارند دو تا مبنا را لکن آقای خوئی اول وارد شدند، نائینی دارد بل ربما يقال باتحاد القضیتین حقیقتا لاتصال آنات اللیل و کذا آنات النهار و عدم تخلل الاعدام، بنا بر این که زمان یک حقیقت واحده باشد اما بحث اول ایشان بنا بر این که تخلل عدم بشود مثل جزء ما لا یتجزی اجزا داشته باشد، این بحث البته هیچ ربطی به ما نحن فیه ندارد، بحث در مسئله یا روایت است که به فهم عقلاست یا خود استصحاب که عقلائی است، البته این نکته اتحاد القضیتین حقیقتا دیگه در خلال بحث ها من چند بار توضیح دادم، حالا ایشان هم می گویند تکرار هم می شود تا بیاید، این خودش یکی از تنبیهات است، عرض کردیم جزء مسلمات است که شرط جریان استصحاب بقای موضوع است، ان شا الله می آید و خودمان هم متعرض می شویم، آن وقت بقای موضوع ظاهرا این طور است، آن اصطلاحش چون این جور بود، حالا من هی باز تا حالا چند بار توضیح دادم چون الان کلام جور دیگری شده، عرض کردیم یک اصطلاحی بود این طوری که در باب احکام اگر برای یک موضوعی حکمی بود و برای موضوعی حکمی نبود اگر یک جامعی بین این دو تا تصویر می کردند حکم را از آنی که

موضوعی که حکم داشت به آن یکی سرایت می دادند، اسراء حکم من موضوع إلی موضوع آخر که اصطلاحا بهش قیاس می گفتند، مثلا می گفتند شراب انگوری حکم دارد، شراب خرمائی حکم ندارد، جامعشان اسکار است و ربط بدهند، دو تا حکم را به هم بچسبانند، اما گاهی اوقات این طور نبود، گاهی اوقات موضوع واحد بود دو تا حالت بود، موضوع واحد بود دو تا حالت بود یک حالت حکم داشت و یک حالت حکم نداشت، این جا می گفتند چون موضوع واحد است جامعش این موضوع است، این حکم را از آن حالت بدهیم به حالت دیگر، اسم این استصحاب بود، استصحاب و حقیقت استصحاب این بود مثلا زنی که خون می بیند این حکمش حرمت است، حالا خون قطع شد آن حالتی داشت حالا حالت دیگر شده اما خود زن واحد است یعنی آن موضوع واحد است در مانحن فیه، حکم حرمت را از حالت وجود دم به حالت عدم دم می دادند، انقطاع دم، اسم این را استصحاب گذاشته بودند پس مراد از بقای موضوع این بود، اصل مطلبی که و لذا عرض کردیم در این جا ممکن است شما قائل باشید به بقای حکم اما به خاطر استصحاب نباشد، نکاتش را دیگه چند بار شرح دادیم دیگه حال تکرار هم نداریم، به همان شرح های سابق مراجعه بفرمایید اما الان در اصطلاح ما در اصطلاح اصولیین متاخر ما مثل مرحوم نائینی، وقتی می گویند لابد من بقاء الموضوع، بقاء الموضوع اتحاد القضیتین، متیقنه و مشکوکه می دانند، اصطلاح این طور شده یعنی شما به یک چیزی یقین دارید همان موضوع بعینه محل شک بشود، اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه، مثل یقین به حیات زید داشتید الان شک دارید، لذا در این کلمات اصولیین در این جا مخصوصا، نه این جا، همه جا هست، این که ایشان می گوید بل ربما يقال باتحاد القضیتین یعنی قضیه متیقنه و مشکوکه، این اشاره به همان بقای موضوع است، حقیقتا نه به نظر عرفی چون زمان امر واحدی است، این ها بحث های وارد بحث فلسفی زمان شدند فکر نمی کنم نکته ای داشته باشد. علی ای حال ایشان می فرمایند خلاصه بحثی که ایشان در این جا دارند که زمان در نظر عرف یک امری است وجود دارد و می شود آن امر را استصحاب کرد، بگوییم تا حالا لیل بوده بعد از این هم لیل است، تا حالا نهار بوده الانش هم نهار است، نیم ساعت قبل نهار بوده حالا نهار هم هست و إلی آخره. البته در باب شک در زمان همان طور که ایشان دارد تارة به مفاد کان تامه است و اخری به مفاد

.....
کان ناقصه، کان تامه اش مثلاً لیل بود الان لیل هست، کان ناقصه مثلاً ده دقیقه قبل لیل بود الان نهار است، الان نهار است، این مفاد لیس کان تامه.

بعد ایشان بین این دو تا بحث کردند به مفاد کان و لیس تامه، ایشان در قسم اول که مفاد کان تامه باشد فرمودند استصحاب جاری می شود، در قسم دوم اشکال کردند. این اشکالی که ایشان در این جا فرمودند ما چون دیروز و پریروز مفصلاً راجع به قضایای مرکبه موضوعات مرکبه صحبت کردیم، این همان حرف های دیروز و پریروز را برگردانیم، آقای خوئی هم در استصحاب زمان این اقسام موضوعات مرکبه را که من دیروز در استصحاب کلی گفتم ایشان در بحث استصحاب زمان آوردند و خلاصه بحث مرحوم نائینی این است که اگر ما دنبال این باشیم که بگوییم مثلاً ده دقیقه قبل نهار بود الان هم نهار است این مشکل دارد چون این حالت سابقه ندارد اما اگر بگوییم ده دقیقه قبل نهار موجود بود الان هم نهار موجود است نه این که الان نهار است، ایشان می گوید اولی جاری می شود اما دومی مشکل دارد که به نحو قضیه کان ناقصه باشد. سرّش هم این است که مرحوم نائینی به طور کلی، ما عرض کردیم این جا هم اشاره فرمودند و بعد هم خواهد آمد و این را غیر از این که در بحث های اصول در رساله لباس مشکوک هم نوشتند، قشنگ هم نوشتند، انصافاً حرف بدی نیست، ایشان موضوعات مرکبه را دسته بندی کرده یا مرکب از دو جوهرند یا دو عرض مال محل های متعدد یا یک جوهر و عرض از محل، همان جور که دیروز اشاره کردیم در این جا آقای خوئی آوردند، در بحث استصحاب زمان آقای خوئی متعرض شدند، آقایان اگر مصباح الاصول را داشته باشند نگاه بکنند، در این ها ایشان حرفش این است که جریان استصحاب به مفاد کان تامه اشکال ندارد مثلاً اگر دلیل این بود شما نماز بخوانید و نهار باشد، نهار باشد نه این که آن لحظه نهار باشد، نماز ظهر و عصر بخوانید و نهار باشد ایشان می گوید اشکال ندارد، استصحاب بکنید، استصحاب بکنیم سابقاً نهار بود الان هم نهار هست، اما این که نماز من در نهار است این را نخواهید، اگر بگوییم نماز من در نهار این مشکل پیدا می کند اما استصحاب به این معنا که بگوییم از ادله این طور در آوردیم نماز تحقق پیدا بکند و نهار هم باشد، خلاصه اشکالی که در مانحن فیه هست این است. حالا من یواش یواش وارد این بحث می شوم، آقایان در بحث استصحاب نهار به روایت تمسک نکردند، به

استصحاب نهار یا استصحاب خود زمان، نه آقای خوئی و نه آقایانی که این جا الان، نه مرحوم نائینی و نه آقاضیا، آقاضیا به نظر من عذرش واضح است، اما آن آقایانی که روایت آن مکاتبه علی ابن محمد هست کتبت الیه و انا بالمدينة اسئلہ عن اليوم الذی یشک فیہ، هل یصام أم لا، قال علیہ السلام الیقین لا یدخل فیہ الشک، صم للروية و افطر للروية، آقایان به همان روایت تمسک کردند برای این که استصحاب بقای شهر رمضان، استصحاب کردند و البته در آن روایت مثل مرحوم آقاضیا تبعا لاستادش صاحب کفایه شبیه کرده که مراد از یقین در این جا، الیقین لا یدخل فیہ الشک مراد قاعده استصحاب نباشد، ناظر باشد به مسئله یقینی که در ماه رمضان است لذا در این حدیث مبارک دو تا احتمال بین متاخرین اصولیین ما مطرح شده مثل مرحوم آقای خوئی و کسانی که قبل از ایشان بودند یا بعد از ایشان، حدیث را ناظر به استصحاب گرفتند و مثل مرحوم آقاضیا حدیث را ناظر گرفتند به قاعده یقین در باب روزه، اما استصحاب به این که تا دیروز روزه بود مثلاً ماه رمضان بود حالا هم هست، الیقین لا یدخل فیہ الشک، صم للروية و افطر للروية، عرض کنم و خب این استصحاب زمان است، استصحاب بقای شهر رمضان، آن وقت این جا اشکالی دارند که الان اشکال را اشاره کردم، اگر ما از لسان دلیل در بیاوریم که باید نماز در زمانی باشد که نهار است یعنی باید بگوییم این زمان نهار است و نماز در نهار واقع شده است، اگر این در بیاید مشکل دارد چون استصحاب فقط پیش ما استصحاب بقای نهار می کنیم، اما این که این زمان نهار است جز روز است و نماز شما در روز واقع شده این از استصحاب در نمی آید، این اشکال، خب من حرفم این است که خوب بود در جواب اشکال هم این طرف آن طرف رفتند، چون این ها بحث هایی است که به نظر من واقعیت علمی ندارد فعلاً به مقدار مختصر بخواهیم بگوییم ردش بکنیم، آن وقت این مشکلی که این جا پیدا می کند اگر آقایان مثلاً آن روایت را قائل به استصحاب هستند و آن هم در زمان است و در باب ماه رمضان اضافه صوم به ماه شرط است یعنی جز تکلیف است چون دارد فמן شهد منکم الشهر فلیصمه، یعنی در باب ماه رمضان مهم این است که روزه شما در ماه رمضان باشد نه استصحاب بقای ماه رمضان بکنید نماز هم خوانده بشود، فמן شهد منکم الشهر فلیصمه، اگر روایت را به استصحاب زدیم پس معنایش این است که خود امام صادق، امام عسگری، البته در آن جا روایت معین نشده، قال کتبت الیه، لکن عرض کردیم با شواهدی که ما داریم مربوط به امام هادی علیه

السلام است، کتبت الیه یعنی امام هادی، این ها در آن زمان چون ائمه در فشار بودند دو تا امام متاخر، بیشترین سوال و جواب ها به نحو توقیعات و کتابت است و خصوصا حضرت هادی خیلی زیاد دارند، حضرت عسگری هم دارند و بعضی از این ها هم مخصوصا در آن زمان در قم و غیر قم این ها جا افتاد، حضرت مهدی سلام الله علیه هم دارند که از معروف ترینشان باز مال همین قم است، محمد ابن عبدالله حمیری، عرض کردم توقیعات مال پسر محمد است، این کتاب قرب الاسناد مال پدر است، عبدالله، محمد ابن عبدالله حمیری که از بزرگان قم است توقیعات مفصلی به حضرت بقیة الله، چندین صفحه است، خیلی هم احکام خوبی دارد یعنی جمله ای از احکام در آن جا آمده.

علی ای حال بنابراین این سه بزرگوار زیاد توقیع دارند از امام هادی به بعد تا امام مهدی سلام الله علیهم اجمعین، این روایت از امام هادی است و اگر مفاد روایت استصحاب باشد خود این روایت به درد این بحث آقایان می خورد اگر مفادش استصحاب باشد. حالا من این ها را اشاره اجمالی کردم وارد بحث یواش یواش بشویم. به ذهن خود این حقیر سراپا تقصیر توضیح دادیم روایت مبارکه نه ناظر به استصحاب است که مثل امثال آقای خوئی گفتند نه ناظر به قاعده یقین است که مرحوم آقاضیا گفتند، معنای دیگری دارد که حالا در بحث اشاره ای می کنیم.

مرحوم نائینی در استصحاب بقای نفس زمان بعد ایشان می فرماید گاهی در زمان مفاد کان تامه است و گاهی در زمان مفاد کان ناقصه، ایشان می گوید و لا اشکال فی عدم جریان الاستصحاب إذا کان الشک فی الزمان علی الوجه الثانی یعنی کان ناقصه، استصحاب بقای زمان خوب است اما این لحظه روزه این نمی شود

فإن الزمان الحاضر حدث إما من الليل أو من النهار فلا يقين بكونه من الليل أو النهار حتى يستصحب حاله السابق

تا استصحاب بشود حال سابق

مرحوم آقاضیا قدس الله نفسه یک حاشیه ای در این جا دارد، دیگه حالا خیلی این ها را بخوانیم طول می کشد چون بعد می خواهیم چیز دیگری عرض بکنیم، ایشان می گوید حتی به این معنا هم استصحاب اشکال ندارد، از مرحوم نائینی جواب می دهد.

و إن كان الشك فيه الوجه الاول فالاستصحاب يجري فيه

بعد ایشان می گوید نکته اساسی این است که درست است هر آنی یک حکمی دارد لکن در نظر عرف و يكون كل آن جزئا من الليل، چاپ بد شده، کتاب بد چاپ شده، جزء چاپ شده، صحیحش جزئا من الليل لا جزئيا، درست است این اشکال وارد است لکن إلا أنه لكل من الليل و النهار وحدة عرفية محفوظة بتبادل الآتات و تصرمها، تصرم یعنی انقضا، جدا شدن.

پس بنابراین با همین نکته عرفی می گوییم هنوز نهار موجود است

بل ربما يقال باتحاد القضيتين حقیقتا

مراد ایشان از اتحاد قضیه بقای موضوع، بقای موضوع، مراد از موضوع زمان، این زمان حقیقتا باقی است، لاتصال آتات الليل و کذا آتات النهار، آقای خوئی این بحث را اول آوردند، ما هم که اصلا وارد این بحث نمی شویم.

و على كل حال المنع عن الاتحاد الحقيقي لا يضر بصحة الاستصحاب بعد الاتحاد العرفي

عمده اتحاد عرفی است، این کلمه اتحاد روشن شد؟ ایشان گفته اتحاد، مراد بعد بقاء الموضوع عرفا است، اول اصطلاحش بود بقای موضوع، بعد بقاء الموضوع شد اتحاد القضيتين، این که ایشان می فرمایند لا يضر بصحة الاستصحاب بعد الاتحاد العرفي الذي عليه المدار في باب الاستصحاب، این کلمه بعد الاتحاد یعنی بعد بقاء الموضوع عرفا، کلمه اتحاد یعنی بقای موضوع عرفا، این اصطلاحات را می گویم چون اصطلاح عوض شده معلوم باشد که بگوئید اتحاد، اتحاد چی مرادش است؟ می گوید عرفش بهش می گویند روز موجود بود الان هم موجود است، شب موجود بود الان هم موجود است

فلا ينبغي الاشكال في جريان الاستصحاب عند الشك في حدوث ...

نعم

یک اشکالی در استصحاب زمان داریم و آن اشکال این است که اگر عنوان این باشد که نماز ظهر در نهار باشد، نماز عصر در نهار باشد استصحاب بقای نهار اثبات نمی کنم نماز در نهار بوده

إلا على القول بالأصل المثبت، این اشکال. اشکال این مطلب این است، آن وقت شما اگر دنبال این باشید، عرض کردم آقایان اصلا توجه خودشان به مبانیشان توجه نفرمودند، حدیث علی ابن محمد را زدند به استصحاب و در باب استصحاب آن جا خب استصحاب بقای شهر رمضان است یا استصحاب بقای شوال است، فرق نمی کند، خب در باب صوم دارد فمن شهد منكم الشهر، فمن شهد منكم الشهر، خوب دقت بکنید یعنی کسی بداند که الان در ماه رمضان است، خب همین اشکال آن جا هم می آید، خب چطور شد امام آن جا استصحاب فرمودند؟ به قول شماها شما که قائلید آن روایت ناظر به استصحاب است همان جا هم می خواهد که این عمل در ماه رمضان، فمن شهد واضح است دیگه، فمن شهد الشهر، فرمود ایها المكلف اگر ماه رمضان بود روزه بگیر، اولش دارد کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم، این آیه اولی است، بعد فرمود ایاما معدودات، این ایاما معدودات قید نیست، راست است، چند روز معینی است، ایام معدودات، و من كان منكم مریضا أو علی سفر، بعد فرمود شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن، فمن شهد منكم این جا عنوان شهود دارد، اولیش ندارد ولی بعدیش دارد، و من شهد منكم الشهر، لکن می گویم آقایان از بس ذهنشان در اصول و شبهات اصولی بوده ظاهرا از آن روایتی که خودشان معنا کردند، البته به نظر ما آن روایت معنایش استصحاب نیست، آقای محقق عراقی هم استصحاب نمی داند، البته ایشان زده به یقین در ماه رمضان، فرمودند روایت ناظر است به یک قاعده در ماه رضانی که چون فريضة من فرائض الله لا تودی بالتظنی، لابد من اليقين، ما عرض کردیم این هم نیست، این هم که مرحوم آقازیا فرموده این هم نیست، حالا در حوزه های ما غالبا یکی از این دو تا معناست، یا این است و یا آن است، ما گفتیم نه استصحاب است و نه این قاعده یقینی که مرحوم آقازیا فرمودند.

و توضیح الاشکال يعتبر فی الموقتات احراز وقوعها فی الزمان الذی اخذ ظرفا لامثالها

این توضیح را ایشان می دهد.

بعد دیگه همین را توضیح می دهد.

و حاصل الکلام أن استصحاب الزمان لا يقتضى ازید من وجود الزمان لیلاً، نهراً، رمضاناً أو شهراً، اما کون هذا الزمان الحاضر من اللیل فلا یثبت استصحاب، این که این زمان از لیل است، این که این زمان از ماه رمضان است، این را دیگه استصحاب اثبات نمی کند و این لذا با مشکل روبرو می شود، این خلاصه اشکال.

بعد مرحوم نائینی جواب می دهد.

اللهم إلا أن يدعى أن أدلة التوقيت لا تقتضى ازید من اعتبار وقوع الفعل عند وجود وقته و إن لم يتحقق معنى الظرفية، لازم نیست توش ظرفیت باشد.

جواب مرحوم نائینی خلاصه اش، تعجب آور هم هست، آقای خوئی این جواب را برای خودشان نوشتند، خیلی عجیب است، ظاهر مگر این که بگوئیم مرحوم نائینی دوره هایش فرق کرده، در فوائد که الان این جواب در می آید، و می گویم چون یک مقداری اصطلاحات کم و زیاد می شود شاید بعضی ها ملتفت نشدند اشکال کردند به مرحوم آقای مقرر این کتاب ملتفت عبارات ایشان نشده.

خلاصه جواب مرحوم نائینی این است که ادله توقیت داریم، اقم الصلوة لدلوك الشمس الى غسق الليل، ادله توقیت داریم لکن از ادله توقیت ربط در نمی آید یعنی از ادله توحید ربط به این معنا که این نکته که این زمان نهار باشد، این زمان لیل باشد، آن وقت شما نماز را در زمانی بخوانید که لیل است، این از ادله توقیت در نمی آید، بلکه از ادله توقیت در می آید شما نماز بخوانید نهار هم باشد، نماز بخوانید، خوب تامل بکنید، نماز بخوانید نهار هم باشد، روز باشد، از ادله توقیت یعنی در این جا از آن موضوعات مرکبه ای است که ارتباط بین دو جزء لازم نیست، این خلاصه حرف مرحوم نائینی، البته ایشان به این وضوح بنده نفرمودند، بنده واضح صحبت می کنم چون عرض شد که نائینی در موضوعات مرکبه نظر مبارکش، نظر ایشان درست هم هست، اگر موضوعات مرکبه جوری باشند که بین آن دو جزء ترکیب نباشد می شود یک جزء را به وجدان احراز بکنیم و یک جزء را به تعبید، یا هر دو به تعبید یا هر دو به وجدان، توضیحاتش گذشت اما اگر بنا شد که مثلاً عرضی باشد که مال موضوع واحدی باشد، عرضی که قائم به محل است،

استصحاب آن عرض کافی نیست، آن قیام را هم باید استصحاب کرد مثلاً اگر ما عنوان داشتیم قرشیة المرأة، اگر قرشیة المرأة داشتیم در این جا باید استصحاب بکنیم قرشیة، مثلاً باید بگوییم هذه المرأة كانت قرشی، الان هم قرشی، استصحاب این جور است، اما اگر استصحاب کردیم عدم یا هذه المرأة لم تكن قرشیة، الان لیست قرشیة، اما اگر استصحاب این باشد که زن باشد قرشی هم نباشد، نه این که این زن قرشی نباشد، زن باشد ایشان می گوید استصحاب کرد، زن که بالفعل هم هست، قرشیت هم مشروط است اصل عدمش است، لکن این مثبت است، عدم محمولی مثبت است، شما می گوید قرشی نبود نبود، پس این زن قرشی نیست، می شود مثبت پس نکته دائماً در پیش مرحوم نائینی مثلاً اگر موضوع دو تا باشد، دو تا جوهر باشد، مثلاً زید و عمرو آمدند، ببینید زید و عمرو دو تا جوهرند، این ها ربط با هم ندارند، دو تا جوهر ربطی با هم ندارند، مگر این که در لسان روایت بیاید زید و عمرو مصاحباً، زید و عمرو متعاقباً، زید و عمرو یکیشان اول و دومی، یعنی قیدی بیاید، اگر قیدی نیامد می توانیم بگوییم این زید زید بوده آمده، عمرو هم آمده، هیچ مشکل خاصی ندارد، می توانیم هر دو را استصحاب بکنیم یا یکی به استصحاب و یکی، پس آن نکته اساسی در موضوعات مرکبه باید لسان دلیل را دید، اگر مثلاً موضوعی و به تعبیر ایشان جوهری، موضوعی را و عرض قائم به آن را نگاه کرد این جا دیگه، مگر آن حالت سابقه داشته باشد، و إلا استصحاب عدم محمولی جاری نمی شود اما اگر این طور نباشد، دو تا جوهر باشد، دو تا عرض برای دو تا محل باشند، یک عرض باشد برای یک محل و یک جوهر با تعبیراتی که دیروز از نائینی خواندیم، آقای خوئی این جا یکم مرتب تر آورده، جمع و جورش هم کردند، مختصر و جمع جور در مصباح الاصول آوردند، آقایان می توانند مراجعه بکنند، اگر این جور باشد می شود یکیش را استصحاب کرد پس بنابراین نائینی می خواهند این را بفرمایند که اقم الصلوة لدلوك الشمس إلى غسق الليل چی ازش در می آوریم؟ فمن شهد منكم الشهر را چی از او در می آوریم؟ در بیاوریم ماه رمضان باشد و روزه بگیریم، این دو تا را می خواهیم، خب تا قبل از این ماه رمضان بود حالا هم ماه رمضان است، این مفاد کان تامه، اما اگر آوردیم این عنوان که روزه شما در ماه رمضان، این قید آمد، شما در زمانی که آن زمان ماه رمضان، این را می گوید اثباتش مشکل است، این مثبت می شود، روشن شد؟ خیلی واضح است، شما نمی توانید بگویید امروز ماه رمضان است، شما می توانید بگویید ماه

.....

رمضان است چون امروز حالت سابقه ندارد، پس بنابراین، ان شا الله واضح شد اصل اشکال و خصوصیات اشکال، اصل اشکال و خصوصیات اشکال این است که زمان به نحو کان محمولی، کان تامه به قول ایشان وجود محمولی یا عدمش مثلاً ماه شوال نیامده بود هنوز نیامده، این عدم محمولی ماه شوال یا عدم محمولی ماه رمضان، تا دیروز ماه رمضان نبود، پس ماه رمضان، این اگر به عنوان محمولی باشد اشکال ندارد، این مشکل ندارد، اما اگر بگوییم امروز ماه رمضان نیست این حالت سابقه، داریم ماه رمضان نبود، نگویید امروز نیست.

آن وقت اگر از ادله این طور در آمد روزه شما در روزی باشد که ماه رمضان باشد، آن روز ماه رمضان، این جا مشکل پیدا می کند لذا ایشان می گوید اللهم إلا أن يدعى أن أدلة التوليد لا تقتضي ازید من اعتبار وقوع الفعل عند وجود وقته روشن شد؟ یعنی از ادله در نیاوریم زمان معنون بشود به عنوان نهاریت یا زمان معنون بشود به عنوان، ما فقط می خواهیم ماه رمضان باشد و روزه، ماه رمضان به استصحاب شد، روزه هم که وجدانا گرفتیم، همین مقدار کافی است، لکن ایشان می گوید هذا و لكن الظاهر أنه لا سبيل إلى هذه الدعوى، این مشکل است لذا ایشان شروع می کند که وارد شدن و وارد بحث شدن و اگر ما از ادله این را در بیاوریم مشکل دارد.

مثلاً می گوییم ففي مثل الصلوة الذي اخذ ما بين الزوال و الغروب ظرفاً لا يقاها لا يكفي مجرد استصحاب بقاء الوقت في اثبات وقوعها، اثبات مجرد وقت کافی نیست.

و من ذلك يتولد اشكالٌ و هو أنه لو شك في بقاء وقت وجوب الصلوة فالاستصحاب يجري فيه و يترتب عليه بقاء الوجود و مع هذا لا يتحقق الامتثال لو اوقع المكلف الصلوة في وقت المستصحب، لعدم احراز الظرفية

در صلوة ظرفیت می گویند، در مثل قرشیه المرأة اتصاف می گویند، یکی است فرق نمی کند، آن ظرفیت صدق نمی کند

و كون الصلوة الواقعة لما عرفت من أن استصحاب بقاء الوقت لا يثبت الظرفية

همین اشکال را تکرار می کند

و لا یندفع الاشکال باستصحاب نفس الحکم

این مطلب را آقای خوئی به نائینی هم نسبت داده، من نمی فهمم، این جا که نائینی جواب داده، حالا چون این را عرض کردیم مرحوم آقای کاظمی دوره وسط مرحوم نائینی است، چون نائینی یک دوره های اول دارد که اوائلی که مباحث را شروع کرد آن افکار ایشان بیشتر در امثال مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی که شاگرد های قدیم مرحوم نائینی است که از قدیم یا زمان خود آخوند صاحب کفایه درس مرحوم نائینی می رفتند. و یکی از معروف ترین شاگردان این مرحله که حتی قبل از فوائد است این مرحله اول نائینی مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی معروف در مشهد است، ایشان از شاگردان این دوره مرحوم آقای نائینی است، یک شاگردان دوره متوسط هم دارند که ایشان است، صاحب فوائد الاصول، مرحوم آقا شیخ محمد علی کاظمی و دیگران، یک شاگردان دوره متاخر هم دارند که آقای خوئی است و اجود التقریرات، اجود التقریرات آقای خوئی مال دوره متاخر مرحوم نائینی است، احتمال می دهیم شاید مرحوم نائینی در یک دوره متاخر است، چون آقای خوئی به ایشان نسبت دادند که مرحوم نائینی گفته استصحاب حکم می کنیم، این جا که اصلا می گوید مرحوم شیخ استصحاب حکم گفته و قبول نمی کند، من نمی فهمم این با آن که آقای خوئی گفته منافات دارد مگر به اختلاف زمان باشد، گفت در تناقض هشت وحدت شرط دان، مگر بگوییم زمان هایش عوض شده، ایشان می گوید و لا یندفع الاشکال باستصحاب نفس الحکم کما یظهر من الشیخ، همین مطلب را بعینه آقای خوئی به آقای نائینی نسبت می دهد، مرحوم نائینی اشکال می کند، من خیلی وارد بحث نمی شوم چون اصولا مزاجم این نیست که این آقا چی گفت، آن جا چی گفت، این ها اصلا معلوم نیست علم باشد

فإنه إن أريد

اشکال استصحاب حکمی هم این است که اثبات بقای نفس الحکم اگر مرادتان اثبات حکم است، مثلا من تا حالا وجوب روزه داشتم این وجوب را، نمی گوید بیاییم استصحاب بقای ماه رمضان بکنیم، استصحاب وجوب بکنیم، من تا حالا دیروز را روزه گرفتم امروز

هم واجب است به استصحاب، امروز هم واجب است، استصحاب وجوب بکند، ایشان می گوید فالاستصحاب الموضوعی، آن وقت اگر

این باشد که استصحاب بقا آن وقت یجری و یترتب علیه البقاء الحکم

این استصحاب بقای وقت

و إن اريد من اثبات استصحاب الحکم اثبات وقوع الفعل المأمور به فی وقت، هذا مما لا یثبت استصحاب بقاء الوقت فضلا عن

استصحاب بقاء الحکم

همین اشکالی که این جا هست همین در کتاب آقای خوئی آمده، در مصباح هست، لکن بر علیه نائینی، همین اشکالی که ایشان گفته،

می گوید اگر بنا شد استصحاب موضوعی جاری بشود جای استصحاب حکمی نیست، راست هم هست، چون اصل سببی است و اگر

بناست استصحاب موضوعی جاری نشود چون آن ارتباط را درست نمی کند، استصحاب حکمی هم درست نمی کند چون شما می

گویید تا دیروز واجب بود من روزه بگیرم، بله واجب بود به عنوان روزه ماه رمضان، به این عنوان، روزه ای که از ماه رمضان است،

امروز اگر شک کردید از ماه رمضان است گفتید اصل این است حکم هم ندارد، دقت کردید؟ اگر گفتید وجود ماه رمضان و روزه

کافی است خب استصحاب بقای موضوع بکنید، اگر گفتید نه باید احراز بشود این زمان امروز از ماه رمضان است، این نه به درد

موضوع می خورد و نه به درد حکم می خورد، به درد هر دو تا نمی خورد، فرق نمی کند، در هر دو اشکالش هست دیگه.

فالاستصحاب الحکم لا اثر له

عرض کردم چون نیست خواجه حافظ، معذور دار ما را، به حسب ظاهر برای رفع تناقض باید بگوییم مرحوم نائینی در دوره وسطشان

استصحاب حکمی را قائل نبودند، در دوره اخیر که آقای خوئی رفتند درس ایشان استصحاب حکمی فرمودند، و إلا همین اشکالی که

الان همین جا هست، همین اشکال که بر مرحوم شیخ فرمودند بعینها در کتاب آقای خوئی بر نائینی است، حالا خیلی هم عجیب من

تعجب می کنم از، شان آقای خوئی باید اجل باشد چون فوائد قبل از ایشان چاپ شده و فوائد را دیدند،

.....
فالعمدة في المقام دفع الاشكال الذي يلزم من جريان استصحاب بقاء الوقت، المثبت لوجود، مع أنه لا يتحقق الامتثال عند ايقاع الصلوة

في الوقت المستصحب و لیکن هذا الاشكال على ذكر منك لعله يوتى ذلك ما يمكن الذب عنه، البتة اين را مقرر نوشتہ، فإن شيخنا

الاستاد مذهبہ تعرض للاشكال في المقام و اوعده الجواب، اين که چاپ شده اوعده الجواب، اوعده نمی نویسند، وعده الجواب

على اى حال اين هم ان شا الله غلط چاپخانه است ديگه شان مقرر هم اجل است

كيف ما كان اين اشكال را به نظر آقاياں محترم آمده است و گیر کردند، روايت مبارکه را هم نياوردند، با اين که اين اشكال ممکن

بود با آن روايت جواب بدهند.

من خیلی موجز و مختصر گفتم که مراجعه بشود فردا ان شا الله اصل مطلب و تحقيق مطلب و اين حقيقت استصحاب در زمان را ان شا

الله عرض می کنیم.

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين